

1987

شکره شرح حال حیات تو اب مغتربان
 امر جنگ شهید که آقا میرزا صدرالدین ولتیار جنگ
 اخلص به نالی تالیف فرموده



﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾

ناصر پونی معشر الشعراء الملک القادر و فی بلا و انصاف

السلطان القاهر علی بیضا افضل البحر الزاخر و فی سماء البلاغة النجم الساجد

التخیر العمد والامیر الرشید مقدر لا یقدر علی صعود معارج متدرج

التوصیف و التمجید نظام الدوله میر احمد خان

ناصر جنگ اشهرید اعلی اللہ تعالیٰ من مکان مترتبه الوصید

آن امیر عالیجناب و خدیو شہادت انساب فرزند دوم ثواب مغفرت تاب

نظام الملک استغیاہ بہادر ست و گوش جہانیاں از صیت فضایل

کرامات آن گوهر کیمای بحر دریادلی پُر و چیتا که در ضمن تذکره
 شرح حال ثواب مغفرت آب تحریر یافت سلسله نسب آن عالیجناب
 بحضرت شیخ اشیموخ شیخ شهاب الدین عم سهروردی پیوند می یابد
 و گرچه در آنجا اشارتی بعد درجات آن سرسلسله اولیای ارشاد
 امین رفت و ذکر کرامات و بلندی مقامات آن بزرگوار در اکثر
 کتب تواریخ و سیر نیز مناسبات اوقات بمیثه ضعیف و غیبت در آمده
 چون در قاضیه اشعار ثواب تشبیه معانی تقشوف و توحید
 نبوی خوش و زانفعه از فرستاده است اینوقت نیز چنین آهنگها نمود
 من بیان نسب او بتجدید ذکر مقامات آن مقدس اولیای
 سادست رفت تا چون هنگام مطالعه مشکبیری معانی بیسته
 آمد اشعار و مانع فراینگامان وادی ذوق و طرب را معطر سازد

بجایه اتی شمت نفس الرحمن من جانب الیمین بر غیبتی پی برند که بت
 آن نسیم شمال غمزد ریاض دلکشای کدام باغبان بوده که رایحه
 فرح افزایش آدم را از دست میبرد و هرگاه که لب سبزی باغ
 مضامین حقایق آگین شان لب نشنه کامان بوادی عشق و طلب
 را تر گرداند تبصیح عینا یشرب به با عسب و الله برین دقیقه دست یابد
 که مصیب آن زلال جان بخشا بحار سحاب نری کدام آسمان
 بوده که نوش و لاسایش مرود بر سر حالت می آورد
 و این نیز دانسته شود که اگر چه آن حضرت نظر بپاره اسباب غیبی
 یا عینی یعنی بسبب قبول تامل در پایان ایام جوانی پیش از
 بلوغ اولاد زمان رحلت شان رسیده باشد یا بواسطه الهامات
 لاریبی نیابت ولایت را بتلاذد که در

خودشان بوده سپرده اند چنانکه نوشته اند که حضرت شیخ الشیخ شیخ
 شهاب الدین عمر سهروردی با شماره حضرت رسالت پناهی در رؤیا نیابت
 ولایت عظمی را بشیخ بهاء الدین نوکریا قدس الله ستره بخشیده او را
 جهت ارشاد ره نوردان طریق فقر روانه طمان ساخت و تا این زمان
 جمیع سالکان طریق سهروردیه پیروان جانشینان اویند نه مریدان
 فرزندان حضرت شیخ الشیوخ باز هم احفاد امجاد آن حضرت
 ازان کمالات که وجود مبارک او شان مسجع آنها بوده حسانی
 ترسینند و با آنکه اوقات عزیز شان در اکثر ازمه صرف کشور داری
 و لشکر آرائی بوده باز از نیلج علم نامخری در جهان نهاده اند که هر یک
 ازانها بر طبندی طبع و وفور دانش بر جودت اندیشه و حدت
 بییش و بر حدائق ذهن و راستی کنش ایشان وسیلی است

ثابت و برهانی متاع

اگرچه هر یک از ارکان این خانه خلد آستانه از روی تاریخ عالم
صورت را سرور و فلک معنی را محور بوده اند ولی نواب شهید
روضه مکارم شیخ شهاب الدینی را زبده اشجار و گلدرشته بنجار بوده
و بوستان حضرت نظام الملکی را سر و شیرین رفتار و طوطی
شکرین گفتار مینموده

نواب شهید با غازی الدین خان فیروز جنگ که نخستین فرزند نواب
نظام الملک است از یک ماوراند

والده ماجده ایشان سید النساء بیگم بروایتی صبیحه نجیب الله خان
والاشاهی بوده که در اورنگ آباد نواب آهنگر بهادر باوی عروسی
کرد و نجیب الله خان از اقارب سعد الله خان حمید الملک وزیر

شاهپسوان بوده و بروایتی دخترکی از مشایخ جلیل القدر گلبگم
 و از بطن سیده صحیح نقیبی بوده که نواب آصفجاه بهادر پس از
 مرگ پدرش بواسطه اشتهار و آوازه جمال صورت و کمال سیرت
 خواهان وی گشته و بتوسط نزدیکان خویش وی را خواستگاری
 نموده بحسب آله از دواج خویش در آورده

چون و هنده بی منت این فرزند گرامی را بنواب نظام الملک بیجا
 کرامت فرمود نواب معزی الیه جشنی ملوکانه برپای نمود و بشکر آن
 این موهبت عظمی دست داد و پیش برکشود و از امرای بارگاه
 گرفت تا گدایان راه هر یک را فرخور حال خود بخلع فاحش
 سرفراز و پهنش شهای و آفره بی نیاز ساخت و چون عمر عزیز
 آن قره لعین دیده سلطنت و کامگاری به چهار سال و چهار ماه

و چهار روز رسید چنانکه رسم هندوستان ست بنام (بسم الله تعالی)
 جشن خسروانه گرفته همان طریق را که در عید مولود مرعی و شبت
 با خاص و عام مسلوک منمود و استادان اویب و علمای
 اریب جهت تربیت و آموزگاری او معین نمود تا او چون بسن بلوغ
 رسید در هر فن از فنون فضل و هنر یگانه روزگار خود گردید
 نواب نظام الملک بهادر چون حرکات او را با معان نظر و بقیاس
 خرد و شجید و همه را با مناسبات بزرگی و دلیری و سپه کشی
 و جهانگیری درست دید روز بروز بر مراتب روز افزون او بیقرار
 تا در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه هجری که محمد شاه او را برای اندفاع
 غوایل فرقه مرهط و نیز جهت مشورت مهم نادر شاه بدلی
 خواست و او نواب ناصر جنگ را بنیابت خود در دکن گذاشته

خود متوجه و مسل گشت

نواب نظام الدوله ناصر جنگ در ممالک رکن قایم مقام پدر گشت تحت
 بکار عزل و نصب بزرگان کشور پرداخت هر یک از کارگزاران پیش را
 که بوی نیستی از عملش بهشمام فرموده بود معزول و امینی را از خود
 بجای او منصوب ساخت بساط عدالت گسترده داد زیر دستان داد
 و در حفظ حقوق شخصی عموم رعایا چنان آثاری بظهور رسانید که در
 اندک زمانی سرقاطبانه ماس بر بستر آسایش و خوشدلی آرمیدن گرفت
 و همه اعتراف نمودند که دکن را با مردمش هرگز در عمر خود بدان اقلیت
 و آسایش ندیده بودند الا آنکه هوای اطراف مملکت از گردناخت و نا
 مرستیگان منتجب بود

تبیین این مقال آنکه گروه مریدانه که از ممالک جنوب و عربی

هندوستان ارض وسیعی تبصره نمود داشتند و در زیر فرمان سلاطین
 مغول می نیندند و در زمان سلطنت بزرگ زیب الملک بعد از آنکه
 از آن روی که آن پادشاه هندوان را بزرگ شمشیر مسلمان بیست
 و در حقیقت همین بنیاد انقراض سلطنت مغول در هند شد
 سر از فرمان برآفتند و سپاهی نامی را از میان خود که بجز و پیش
 موصوف بود و از لشکر کشی و ترک سازی بجزه دانی داشت
 بسرکردگی خود برداشته آغاز راهزنی نمودند و رفته رفته کوهستان
 آن سامان و اقوام دیگر نیز که از آن رفته عالمگیر رنجیده خاطر
 شده بودند با آنها پیوستند و کارشان بالا گرفت
 از بندر سورت گرفته تا پشت دروازه دلی هر روز جانی را میچاپید
 و بصورت غارتگران و در روز در یک جا قسام نمی نمودند

اطراف و جوانب صوبجات دکن را نیز آسوده نگذاشتند

روز بروز بر قوت شان چنان افزوده شد که سرداران پادشاهی را

عاجز ساختند تا در عهد پادشاهی محمدرضا که یکبار در رشته

اشطام مملکت بخدمات فتنه ایشان از هم گسیخته شد و محمدرضا

برای دفع همین ایله خوقاکن نواب نظام الملک بهادر را به سلی

دعوت نمود و او چنانکه ذکر شد ناصر جنگ را در دکن نایب متناوب

خود نموده روی به سلی نهاد

و آن هنگام سردار آن گروه باجی داد نامی بود که پاره نوشته اند

بمقتصد هزار سوار همیشه فراهم کرده بود برای غارتگری از لب

دریای هند تا در مداس بیشتر ساخته بود و درین فرصت

که نظام الملک در دلی و ناصر جنگ مشغول اشطام امور دکن بودند

با آنکه معاهده محلی میان آن گروه و اولیای دولت متحول
بسته شده بود باز اطراف دکن را مکرر فرود گرفته مالوه را مستصرف
شدند اکنون میروم بر سر بیان جنبش های نواب

نظام الدوله ناصر جنگ بدین معنی آن گروه و چگونگی قائمه کار آنها
هنگامیکه نواب نظام الدوله ناصر جنگ بجای پدر بر سر حکومت
دکن مستقر بود مریدگان تصور اینکه چون نواب نظام الملک پسر
مانند سرداران دیگر مشغول تزیینات نادر شاه است و با بیخانب
نمی تواند پرداخت دست تصرف و تاراج باطراف دکن کشوند

در سال یک هزار و یکصد و پنجاه و یک گوپال را و زمیندار برار قلع
ماهور را از جنگ حرز الله خان قلعه وار آنجا بطایف ایل بیرون
آورده بقیضه اقتدار خود گرفت

و باجی را در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و دو مستعد ضبط جاگس
 و تیول های منصبداران و کن شد هر قدر تیول که در قلمرو برهانپور
 بحیطه تصرف چاکران او در آمد ولی نصیر الدوله چین تسلیح چهار
 باستحکام برج و باره پرده ختم شهر را از دستبرد آن قوم ایمن
 گذاشت و آن بین توابع نظام الدوله ناصر جنگ غلام نقشبند خان
 برسالت نزد باجی را و روانه داشته پنجاه های تهدید آمیز
 بدو فرستاد هم در آن اثنا خیر معاودت اردوی ناوری از همنده
 بایران بگوشش باجی را رسید پس او ناگزیر تن بمصاحت در واد
 و چهارم ربیع الاول همان سال دست از تصرف اراضی برهانپور برداشت
 روی پونه نهاد ولی چندی نگذشت که دوباره رایت مخالفت
 توابع نظام الدوله را برافراشت و بانچه هزار سوار روی

به غنچه بنیاد یعنی اوزنگ آباد نهاد

ناصر خنگ با عساکری که در شهر داشت او را پیشباز نمود و با آنکه

شماره آن لشکر بیش از ده هزار تن نبود یک حمله لشکر مرهطه را

از پیش برداشت چون مرهطگان تاب حملات ناصر خنگی را نداشتند

رو بگریز نهادند و ناصر خنگ بتعاقب آنها پرداخت و با آهنگ

ویران نمودن و از محراب پونه و نبال آنها را رها ساخت

از بیست و هشتم شوال تا هشتم ذی حجه همان سال بر هر کس از آن گروه

وست یافت بنا رسانید ولایت اقتدار خود را بدست استیلا

آکنوی رود گنگ برافراخت

با جی راو دانست که پیش از آن هر قدر تاخت و تاز که بر انظار بی حسنا

نموده و بی ملاحظه و مصداق نگاهبان نموده بود از قبیل خیره گی گرگ

گرگ عذار بود بگله ای گوسفندان بی آزار و اکنون که پا بنجانه شیر خستگین
 نهاده او را از خواب راحت برانگیخت پاسبی گریز نور دیدن بیابان
 نجات از جمله محال است پس ناگزیر از در عجز و استیسان
 در آمده خود را بحضور بامر النور رسانید و عفو تقصیرات و چشم پوشی
 از زلات خود را مسئلت نمود

نواب نظام الدوله که ذات فرشته صفاتش منظر الطاف الهی و منبع
 انصاف نامتناهی بود او را زینهار واوه مورد اشفاق خسروانه ساخت
 و با انواع عنایات شایانداش بنواخت و سرکار کهر کون و سرکار
 بانندی را در وجه نان پاره او مقرر نموده بولایت خودش روانه نمود
 باجی را و چون از اردوی نواب ناصر خبگ جدا شد به مالوه شانت
 و درین راه آتش غیرتش چنان مشتعل گشت که بنهار غصه اطراف

حصار وجودش را فرو گرفت و چون بنزیده نزدیک شد بروی
 او دوازدهم محرم دبروانی در دوازدهم صفر سال یک هزار و
 یک صد و پنجاه و سه درگذشت

چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ بسترون نقاط زاید ^{امرا} دست
 بیگانگان صفحات مملکت دکن را از خطرات شیاطین این نصف
 گروانید از بدآموزی امرای مناوست پیشه وندمای کج اندیشه
 تخم سرکشی و استبداد در مزرع آمال او کاشته شد و اندک فرصتی را
 با بیاری تخریب ناکسان دربار و ترغیب نمک نشاسان رکاب
 روی بروئیدن گذاشت

از آن روی نواب نظام الملک ^{آمنجاه} بهادر جهاندم که از حرکت باجی رُم
 با پنجاه هزار سوار بجانب نخبه بنیاد اطلاع یافت از شاهجهان آباد

برای یاری فرزند دلبسته خیمه پیرون زد و چون خبر مرگ باجی برادر
 بسامع همیونش رسید فسخ غمیت نموده بشاهجهان آباد معاودت فرمود
 مگر آن وقت که منبیهان او را از رفتار ناصر جنگ آگهی دادند و حرکات
 او را از قبیل بخششهای نمایان و اعطای خطابهها و بذل جاگیر است
 بجائیکه در نظر او شایستگی نداشتند و عزل و نصب بائیکه خلاف مصلحت
 و صوابدید او بودند یکی بخضور اقدس او برشمردند بیطون اسباب
 انحراف ارادت فرزند پی برود و متوجه دارالملک و کن گشت
 در عین موسم باران از راه اکبر آباد در از نای راجپوتانه را در فوریه
 و از رود تریده عبور نموده سلخ شعبان پادشاه روز بر بانچه
 نزول اجلال فرمود
 ناصر جنگ بشورت امرای غوایت اندیش و بجان اینک توپ

نظام الملک بهادر در کشمکش مهمات نادرشاهی و تخیل رنجهای گران
 از معایب سفر و مصائب حضر البتہ خسته خاطر گردیده باشد سر از اطاعت
 پدر والا گهر بازو و باسی هزار سوار جزا و توپخانه بی شمار پدر را
 پیشاز نموده به بیت فرسخی بر بانپور بالاسی کتل فرود آورند و آ
 و مشهور خان را برسالت نزد پدر بزرگوار فرستاده درخواست نمود
 که چون صدارت عظامی و السلطنته دہلی بر آنحضرت مقررست و تشرف
 وزارت کبری بوجود آید در منقخر بهیستد آنست که بار اودہ تنگن
 همان مکان رفیع از غریبت خود روگردان شده بدار السلطنت مراجعت
 فرمایند و حکومت مملکت و کن را بدست تشیت ما واگذارند
 ثواب آصفیاء بهادر جوبلی که مستدعی صلاح حال و سرایت
 فلاح مستقبل او بود نبکاشت و مشهور خان رسول نیز همان اسلوب

مکتوبی نوشته باد فرستادند ولی هیچکدام مؤثر نیفتاد و او باز
 عبدالحسین خان میرساکن خود و میرزا علی اکبر پیرزاده را باطیچی گری نزد پسر
 فرستاده بهانگونه پیغامهای ناصواب باز داد

آصفیاه بیادر داشت که رنگ اندیشه مخالفت نه بد آن

مشابه بر لوح ضمیر او نقش بسته که آنرا بمقتل اندرزهای سودمند

بتوان زدود پس در روز عید نظر بقصد نماز عید با کوه کعبه

شاید سوار شد متهورخان که خود در کباب بود همت یارخان نیز

که با هر دو جانب سازش داشت بتوسط نصیرالدوله که در زمان حکومت

ناصر جنگ از دکن تمام وقایع را از روی راستی بنواب نظام الملک به

مینوشت و در ایام توقف نواب عالیجناب بدارالسردر برانپور

خود را بار دوی او رسانیده بود شرف ملازمت حاصل نمود

و بیشتر بزرگان کشور و روسای لشکر که بجافت آصفیاه باناصر جنگ
 عقد موافقت بسته بودند از شنیدن کمال استقلال و اقرونی استعداد
 نواب نظام الملک بمادر مضطرب الاحوال گرویده از اطاعت
 ناصر جنگ انکار نمودند و بزبان حال گفتند که اگر ما پیش ازین پیمان
 بستیم که شمارا در سرکشی باید معاونت نمائیم نظر بصلاح وقت و از آن
 جهت بود که صاحب خطاب و جاگیر و انعام شویم چنانکه شدیم تا آنکه
 فی الواقع بروی خدادندگار خود شمشیر کشیم و با کسیکه پرورده انعام
 اویم در مقام مقابله و مقاتله برآیم و پاره مقربان که از حلیه
 خرد عاری بودند زبان خور را از موافقت نواب ناصر جنگ تغییر ندادند
 نواب نظام الملک با جمعیتی وافی و استعدادی کافی بر باره
 غزیت نادپ فرزند از برهانپور سوار شد و چون این خبر بناصر جنگ

که خلافت چنان از سران سپاه دیده بود رسید چاره حسبزاین ندید که
 ترک دنیا گزید و بارهفتائی که با او مانده بودند بنیاس درویشی درآورد
 بر دهنش شاه بر بان الدین خویب مشرعی گروید و محشم خان بخششی
 منصبداران و کن و خان عالم و سنجهاچی و سایر منصبداران و افواج
 سواره و پیاده و توپخانه که ابوالکحیی نواب نظام الدوله بودند همه بار دوی
 نظام الملکی پیوستند.

پس از آنکه نظام الملک بهادر از برهانپور کوچ نمود روز بیست و هشتم
 شهر شوال از رود تبتی گذشت و چون در صین موسم زمستان باران بوقت
 سنگینی آمد تا دوازده روز برب آب پورنا افتاد فرمود
 و در جان ایام خوانین مذکوره بدان سزین رسیدند و با آنکه از کمال درویشی
 حکم نمود که لشکر و کن هم آنسوی رود پورنا برست عادل آبار فرود آید

و آنروز بچرخ انور الله خان دیوان حیدرآباد کسی را نزد خود بار نداد
 مگر با هر یک از سواران سپاه چنان رفتار نمود که کسی روی نمیدیدند
 مگر آن کسانی که بدون استحقاق و شایستگی از نواب نظام الدوله گسیب
 و خطاب یافته بودند همه را موقوف داشت و چون از آن سبب پوریا
 گذشت بست خانگیس توجیه نموده قلع چندی که در دست نهم پان بود
 مشغول گردانید . در سینه یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار جعبه
 رونق افزوز شهر بنیستند و گروید
 نواب ناصر که در وقت بود از زمانی که موسم بارش هزار سینه
 و نظام الملک سپاه را از آن مادت . تمام نمود جمیع سپاه با باو نشان
 و چاکانه های نوه شان فرموده خود در او رنگ آلود جریده بنامند
 پس از بست برآمد بصله ملویر که نفعی بخان بکرو فریب از متوسلینان

گرفته بود روانه شد و در آنجا بشمار هفت هزار سوار سبای فراهم نموده
 ایلتغار از کتل کساری سرزیر شد و روز چهارشنبه نوزدهم جمادی الاولی
 پروردگانه شاه بران الدین ولی رسیده آماده جنگ گردید
 نظام الملک بمحروم اجتماع این خبر با معدوی که طرز رکاب
 بوده دست خدیگاه پهن شهر را مضرب خسیام و بتدارکات
 ساز و سامان حرب قیام نمود و چون اسبان و گاوان توپخانه برقع
 مقدره فرستادند بود گاودای اهل شهر را گرفته توپخانه را نیز مستعد گاه
 ساخت اگرچه بواسطه کمی سپاه خوف غلیبی در ولایای لشکران و مردم
 شهر راه یافت مگر هیچ بهر سی بنحاطر نواب عالیجناب رخ نمود
 متوسلخان و خواجم قلیخان را بقدمه جیل پیک خان و رحیم الله خان را بعینه
 ابوالنجیر خان را بعسیر و مشهور خان و سلیم خان را بساقه برگماشت

در آنروز ناصر جنگ برای زیارت هزار اولیا رفت و روز دیگر که بیستم
 شهر مذکور بود بجانب نجسته بنیاد بقصد جنگ روی نمود
 یکپاس بروزمانده رایات عساکر او نمودار شد و غبار مهم
 آسمان سوارانش دیده افلاک را تیره و تاریک ساخت که در دم توب
 آصفجاه پیاد توپخانه را بیلو فرستاده بشک یک توپ فرمان داد
 و تا هنگام غروب آفتاب باران تیر و گلوله تفنگ و رعد آواز توپ
 و برق چاشنی های باروت آنچنان طوفانی مهیبا نمود که آن یکپاس
 جز در لاینگ آن شب تاریک گریه
 چون در آن تاریکی و دو غبار جنگ ظلمت شب پر نیزنگ نیز عالم
 فرا گرفت و آسمان و امان نیلگون خود را بر روی زمین منبسط گردانید
 هنوز پیته کارزار از گرد و غبار مروان کار و سواران جزا صافی نگشته بود

کہ ہمیشہ در میان لشکر ناصر جنگ متولد شد و از غلبہ خوف ہمہ راہ گریز
پیش گرفتند ناصر جنگ کہ آن حال مشاہدہ نمود خواست کہ پیش
مردانہ غیرت انگیز سپاہ خویش گردد پس با چند تن از خواص کہ تلمذ
کتاب بودند فیل خود را بجانب فیل نواب نظام الملک راند۔

فینہانش بزخم گلولہ بر خاک افتاد و خودش دو زخم تیر کہ چندان

کاری نبود خورد متوسلخان کمان را در بغل کشیدہ خواست کہ با یک

تیر کار اورا بسازد کہ پیش ہدایت محی الدینخان کہ خواہر زاوہ نواب

ناصر جنگ بود دست پدر را گرفتہ اورا اذآن ارادہ باز داشت در آن

اشنا ولیران لشکر از چہار اطراف فیل ناصر جنگ را مرکز دایرہ ہجوم

خود ساختند و سید لشکرخان بہادر با چالاکی و شتاب ہرچہ تہمت

فیل خود را نزدیک فیل ناصر جنگ رسانیدہ عرض کرد کہ این فیل

برای سواری جناب است

ناصر جنگ از نیل خود پیاده شده بر آن نیل سوار شد که آواز شادمانه

شخ از لشکر نواب آهنگاه بهادر بگوش مردمان دور و نزدیک در رسید

چون ناصر جنگ دستگیر شد نواب آهنگاه بهادر او را شب

در نیمه مخصوصی داشت و حارسان جهت حفاظت او برگذاشت

و بامداد آن شب که روز جمعه پست و یکم ماه جمادی الاولی بود شهر را

بقدم مبارک تشریف ورود اجلال بنشود و ناصر جنگ را بطور محبوس

محرم در قصر عبدالعزیز خان که بمقبول عالم مشهور بود حبس نظر فرمود

و قراولان و نگهبانان بر در آن سرای مقرر نمود

پس نخستین کاری که کرد نوازش سید لشکر خان بهادر بود که در پاداش

حسن خدمتی که از او بطور رسید بر مراتب او بیفزود و او را بجناب

نصرت جنگی سرافراز مسند نمود

از رشای ناصر جنگ که بر یک بگوشه پنهان شدند یا از واگزیدند تعرض
 احدی نشد و حکم گرفتن هیچکدام شان نداد بلکه از کمال عفو و انعام
 که در سرشت همیش بود هر کدام که واسطه روی کار کردند او را بخشید
 ازینها افزونتر یکی این است که پس از گرفتاری ناصر جنگ
 جعبه قلمدان و محوره او را نزد پدر آوردند و او آنها را بموسوکیان
 که معتد و منشی حضور و محافظ و قمر خاص سرکار و در واقع خازن گنجینه
 اسرار بود حواله فرمود و او چون آنها را کشودسی و پشت عرصه سخط
 و مہر اعیان دولت خود نواب ایشان پروں آمد کہ چندین اشخاص
 از آن فرقہ در ہمانوقت حاضر خدمت بودند و چون مراتب اہل بعرض
 اقدس رسانید آن مطلع انوار کریم دیدہ تعافل برہم نہادہ خیال او را سجا

دیگر منصرف ساخت و موسویجان بتخلف آن مهربانان گردون علم
 و ثبات تجاہل و رزیدہ کی اذان عرایض را بقصد خواندن و شنوائیدن کشید
 و ثواب آہنجاہ بہادر او را فرصت نداد و فرمود تا بروی ہمہ آن
 عرایض را پارہ پارہ کردہ در آب ریختند پس بطوری کہ ہمہ بشنوند
 موسویجان را مخاطب نمودہ فرمود کہ فرض میکنیم محوۃ پسر من از رنج
 و عرایض انامی دولت من پرست ولیکن کسی نمیداند کہ ایشان
 بچہ مصلحت سلسلہ جنبان موافقت با فرزند من شدہ اند بعلت آنکہ ایشان
 اگر از من جدائی میخواستند خیال سازش با دشمنان من نداشتند بلکہ بقصد
 پیوند با فرزند من آن ارادہ نمودہ اند و برای آنکہ ہمہ بدانند کہ ازینجا
 حکم سیاست بر احدی صادر نخواہد شد این را ہم میگویم کہ دیگران نیز
 ازین رہگذر مقصر نیستند زیرا کہ برای جلب منافع و حصول مقاصد خود

نخست با فرزند من در ساحت توایدی را که برای خود خیال کرده بودند پیوستند
 و چون وقت کار رسید از گرد او پاشیده دور من باز جمع شدند اکنون من پیام
 و وقت خود را در بر پادشاهی ناصراب ضایع کنم هرگز چنین نخواهم کرد
 با آنکه نایره آتش غضب در مزاج ثواب آفتاب بهادر از رگه
 ناصر خنگ چنان متعجب شد که قدغن فرمود کسی نطق ناصر خنگ که خطاب
 اوست بر زبان نیارد و اگر وقتی ذکر او ضرورت بهم رساند او را بنام میر خرد
 که اسم اصل اوست یاد بیاورند باز چمن خاطر او از گیاه مهر پداری
 چنان سرسبز و خوشبو بود که برای کسی جای اشتباه نماند چنانکه در وقت
 گرفتن نذر فیروزی بر ناصر خنگ نذر سلامتی او را نیز گرفت و روزی
 نیکبخت که در دیار ذکر او را بگویند نمینمود که کمال محبت از بیانش
 بر همه ظاهر نمیشد و از همین روی هواخواهان یکدل جرات کرده

بسی شفاعت او میکشوند مگر نواب چنان سرگذشتی از ناصر جنگ
 بیان میفرمود که هم دل خویش را بقصه آن جگر پاره شاد مینمود هم
 شفاعت آنان را معطل میداشت

گویند پس از آنکه ناصر جنگ بدست پدر گرفتار شده معزناً مقتید شد
 روزی سلطان خیر اندیش و هواداران ارادت کیش که بنایه سیر
 معدلت سیر تقرب داشتند دست شفاعت بحضور پدر بزرگوار او
 برداشتنه زبان معدلت کشوند و ربانی او را بادای کلمات ولیدیه
 و احادیث پر تأثیر مسلت نمودند از انجمله یکی التماس خود را بانجوش
 ختم نمود که اولادنا اکبارنا آنحضرت پناخ فرمود بی ولی صفنا هم

امراتنا و کبار هم احدانا

و همچنین روزی حکایت فرمود که چون میر احمد آبله بر آورده بود شبی

از شدت درد آرامش منقطع شده بود و ما بر طبق اعتقاد اهل حرم
 مباشر کاری که شایسته حال ما نبود شدیم یعنی گاه و جو سحر خوانیم
 و اینک که بپایه رشد رسیده با ما همان طور پیش می آید که دشمنان

خدار خوشخوار ما

باری سرانجام اهل حرم سرانیز بشاعت ناصر جنگ شرکت و زریه
 در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری از قید و نظر بندی رها
 یافته بصوبه داری نخبه بنیاد منتظر گردید پس ازان پیور بهفت
 فرموده پیشکش شایسته وصول نموده بخدمت پدر والا گهر شافت
 و در اکثر زرها در رکاب پدر بزرگوار آثار جلالت بظهور میرسانید
 تا اینکه نواب آهنگاه بهادر که (متوجه بهشت) ماده تاریخ وفات است
 در واقع متوجه بهشت شد و نواب نظام الدوله ناصر جنگ بمسند ایالت

وکن بالاستقلال با تفصیلی که در تذکره شرح حال نواب مغفرت آقا
 نظام الملک بهادر تحریر یافت ممکن گردید
 چون نواب مغفرت آقا نظام الملک بهادر بسری یاد دانی داشت
 نواب نظام الدوله میر احمد خان ناصر جنگ تاسه روز بمراتب تعزیت
 همچون گذاشتن ششم قرآن و موقوف داشتن نوبت قیام نموده روز
 چهارم که نهم جمادی الاخری سال یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری
 پای بر سر جهانبانی نهاده نوبت خسروی بنام خود نواخت وغان
 توجه از برانپور بصوب نجسته بنیاد منعطف ساخت و بغزل و نصب
 اعیان دولت و تغییر و تبدیل کارگزاران مملکت پرداخت آنگاه سلطنت
 بهادر مظفر جنگ را که ملقب به هدایت محی الدینجان و پسر متوسلینان
 و دخترزاده نواب مغفرت آقا بود بخدمت جلالت ظهور احضار فرمود

و او در آن باب مسامحت در زبده جواب سخت باز او و گفت حسب زمین
 فرمانفرمانی این ولایت را بمن ارزانی فرموده دست از من بدارند و مرا معاف
 نمایند ناصر جنگ از معنی بغایت رنجیده خاطر گشت ولی چون در همان ایام
 فرمانی از پیشگاه پادشاهی باحضار او شرف ورود ارزانی داشته بود مصلحت
 وقت را بهتر آن دانست که صبر و سکون را کار فرمود و جهت انتساق
 و انتظام امور مملکت دکن هر یک از امرای مستعد را بر خدمت معینی مأمور
 فرموده در سال یک هزار و یکصد و شصت و دو باین خیال که شاید وضع غالبه
 وحشت حله احمد شاه ابدالی نیز خیل احضار او گردیده باشد با لشکری
 بی حد و توپخانه مستعد بعزم و بی از اوزنگ آباد سرپرده جلال پرون
 در ماه جمادی الاولی وارد بر بانپور شد شاهنواز خان را با دوسه هزار
 سوار بجانب اوزنگ آباد مأمور ساخت و از آنجا با جهش استعجال

بسوی شاهجهان آباد بجنش آمد و تا کنار رود نریده بکفله نیاسود ولی چهارم
 که فردای آن قرار عبور از آب بود فرمانی از جانب پادشاه مضمون نسخ
 عزیمت از و نسخ مضمون فرمان اول باور رسید و ازین سوی نسب
 اخبار بی اعتدالیهای هدایت محی الدینخان که مذکور خواهد شد از طرفت
 شاهنوازخان و سیدشکرخان که تنسیق امور و کن سپردن اهتمام آنها بود
 متواتر میرسید پس عریضه که نقل آن بجهت در آخر این اوراق نوشته شد
 بکنور پادشاه روانه نموده خود بعزم تنبیه هدایت محی الدین خان در او آخر
 جمادی الاخری از کنار رود نریده معاودت کرد و از رود تپتی که بواسطه
 شدت بارش سیلاب غلظتی برخاسته بود با مشقت بسیار عبور نمود
 و پس از تحمل سختیهای گوناگون و پیودن راهبانی که از کثرت
 بارش ممتنع العبور شده بود بجنبه نیاید رسیده تا پایان موسم باران

در آنجا توقف فرمود

چون هدایت محی الدیخان مظفر جنگ از آهنگ نواب ناصر جنگ بجانب

شاهجهان آباد و ورود موکب همیون او به پراشپور آهلی یافت تخریب

حسین دوست خان مشهور پچدا صاحب که تازه بدو پیوسته بود گرفتار

ملک ارکاٹ ورو موثر افتاد و با شاق یکدیگر بعزم تخریب آن ملک

روی بدانصوب نهادند

انور الدین خان گوپاموی المخاطب به شہامت جنگ که از روزگار نواب

مظفر آباد والی بالاستقلال آن کشور بود بقصد مقابله مظفر جنگ

از ارکاٹ بیرون آمده منازلی چند طی نمود

ولی مظفر جنگ برهنائی چندا صاحب از راه دیگر خود را بارکاٹ رسانیده

آن شهر را بی جنگ بچنگ آورد و منافذ دخول و خروج آن را بسزجگان

خویش مضبوط نموده با جمعیت کثیری از فرانسه که در بندر پهنو کسپری
سکنی داشتند و بواسطت چنان صاحب بدایره ملازمت او مرکوز گشته بودند

بر سر انورالدین تاخت

شازدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو صفت مجاولت
از طرفین آراسته شد

جنگ خونریزی آغاز و بقتل انورالدین خان انجام پذیرفت

ناصرخنگ بجزو رسیدن این خبر بگرد کردن مردان لشکر و تهیه

سامان سفر پرداخت امور خجسته بیاد را بکفالت ابوالخیر خان شمشیر بهانه

موکول داشت و در ماه شوال با هفتاد هزار سوار جزو و یکصد هزار

پایه پایدار و توپخانه استوار به تنسبیه سرکشان شانت

بعضی نوشته اند که ناصرخنگ در آن و طه سیصد هزار سپاه برای مصافحه

آن گروه از اوزنگ آباد حرکت داد و همه جا دو منزل یکی راند تا نیریزی
 رایچور رسید

شاید بر دو روایت بصحت مقرون باشد بدینگونه که قرب دو سیت هزار
 مرد جنگی و مابقی بدرغه لشکریان بوده باشند

منطقه جنگ پیک با فرساده بنامه و پیام معذرتها خواست

و درخواست نمود که اگر از ایالتی که در اختیار من است هر قدر مالیات و دیون
 که مثبت دفاتر سرکار است و دیگران کارسازی مینمایند از من ستانند و دست
 از منازعت بردارند بر جان من منت نهاده اند

ناصر جنگ بقبول این کلمات تن در داد و منطقه جنگ

بناگزیر آماده کارزار شد و فرمانها بکار گزاران و کماشنگان و قلعه گران
 قلاع مقبوضه خود نوشته همه را بمواظبت و حفاظت و حرارت قلعها

تاکیه بلیغ نمود

ولی ناصر جنگ دفع غایبه مظفر جنگ را بر تسخیر قلاع مقدم دانسته

عنان ریز بکرناگ تاخت و در اوایل سال یک هزار و یکصد و شصت

و سه هجری بدانجا رسید

مظفر جنگ از کثرت سپاه خصم اندیشیده با لشکر فرانسسه از ارکاٹ پیرو

شد و وابستگان خود را بقلعه پهبو پوری که بغایت استوار بود برده

از اینجا ناصر جنگ را که دو فرسنگی آن قلعه را محیم از روی گران شکوه

نموده بود پیشباز کرد

پست و ششم پنج الاخر با ناصر جنگ معائن داد و تمام آنروز جنگ

تو پخانه گذشت

روز دیگر ثواب نظام الدوله شاهنواز خان و محمد انور خان را که در روز پان

مانند سفیر سیادان مرغ را از شاخ فرود می آورند و در پرپ زبانی همچون
 نقیر جوگیان مار را از سوراخ پیرون میکشیدند نزد منظر جنگ فرستاد
 و ایشان رفته افسونی که میدانستند بمنظر جنگ دمیده او را بآوردی ناصر جنگ
 در آورند چندان صاحب که آن حال مشاهده نمود با منظر خان کاروری بقلعه
 پهبو پیری رفته مشغول استحکام آن شدند

ناصر جنگ منظر جنگ را با کمال اعزاز لشکری پذیرائی نموده حسب نظر
 فرمود و قلم آزادی بر جان و مال تمام افراد سپاه و وجوه دستگارش
 کشید

گویا ماده هشتم نصیحت نامه پدر بزرگوارش را پیاد آورد یا مخالفت منظر جنگ
 پدر خود متوسلخان را بر در اورنگ آباد بخاطر گذرانیید یا خود خون خالوگر
 و خواهر زاده گی بجوش آمد که آنچه مدبران صواب اندیش در بار ناصر جنگ

درباره اتمام کار منظر خجک کوشش نمودند بجائی نرسید
 اگرچه او را محبوس داشت ولی روز بروز بر اکرام و توقیرش
 میفزود آمد و شد جمیع ندما و مصاحبان و خواص حضرت او را بنزد او
 اجازت بخشود و بهیاد داشتن همه مطلوبات و اسباب آسایش او
 مبالغتاً فرمود

پس امر کرد که شادبایه فتح بنواختند و فرمانها بتام ممالک محروسه
 روان گردانیدند چنانکه در تمام شهرهای دکن آواز و شادی این
 فتح را از تقاره خانهها بلند ساختند و از خوی سلیم و طبع کریم غشای
 انشاء فرمود که مطلعش اینست دینیه کوکب فتح از سپهر دولت
 نواخته بر این نه سپهر نوبتیا

اگرچه نواب ناصر خجک منظر خجک را دستگیر نمود ولی از رگدنه فرانس

که در پیوسته‌ی اجتماع نموده غبار انگیز فتنه و فساد شدند محطه نیاورد
 شب و روز بفرجام آوردن تدارکات شایسته کوشیده و سپاه
 بدفع آنها فرستاده خود متوجه ارتقا شد
 لشکر فرانسه آن سپاه را شکست داده قلعه نصرت کده سپنجی را
 که شکارگاه صوبه کرمانگ بود متصرف شدند
 ناصر جنگ از استماع این خبر متعجب و هوش از سر غیرت افروزش
 پرواز کرد و چون در اقدام مہمات و انجام اقدامات عادتش این بود
 که همیشه تعجل و شتاب را کار میفرمود و در کلیه مملکت داری جنس محنت
 و مسابقت در پیشبرد امور شهریاری مستعجلی بود که هرگز وادوستی
 آن نمینمود عواین طبیعی مانند انهدام مضارب خیام از شور بارشها
 طوفان آسا و انهدام معابر عام از زور سیلابهای دریانما و آتش

ضرورت آذوقه و نارسائی سامان کوچ شواسته مانع غزیتی که فوراً
برای تنبیه فرشته نمود بشوند

سید شریف خان شجاعت جنگ را بصوبه داری برار و سید شکرخان را
بنیابت اوزنگ آباد مأمور فرموده خود در یازدهم شوال شد یکصد
و یکصد و شصت سه از ارکات روی بدشمن نهاد

از آنجا که خواست ایزدی در اکثر مراتب نه برونی مراد بندگانیست

سرداران افغانه کرناک که ملزم رکاب و همواره مورد الطاف شاهان
و مشمول عواطف خسروانه نواب عالیجناب بودند از عار نک نشای
و بیوفائی ننگ نداشته پس حقوق ولی نعمت نمودند و حق انعام
بانی بنیاد خاندان خود را بپذیرفته اند ایضاً سپاس حسنت چندین ساله
مرتب و خداوندگار خود را کیو نهادند و در زیر نقاب بیشرمی

مختفی شده بیاطن با دشمنان در ساختند و جماعتی از غدر پیشگان
 دیگر را نیز از بی حیثی و بی دردی شریک نامردی خود گردانیدند
 و بصاحب منصبان فرانسه که زیر قلعه چچی مجتمع بودند با سوسها فرستاده
 آنها را بشهبخون برارودی ناصر جنگ دعوت نمودند و آنچه مستعدی
 اطمینان آنطایفه بر صدق گفتار خودشان در نابکاری و خداحت با اولی نعمت
 بود و نمود کردند

چون عزم فرانسه بشهبخون جزم شد خبر آن از حوالی لشکرگاه ایشان شنیده
 یافته بجوای مسکن ناصر جنگ سرت نمود و اهل اردوی او بر شب تابی
 خواب و آرام را بر خود منقطع ساخته مستعد مدافعت میبازند و اثری
 بظهور نرسید تا شب هفدهم ماه محرم سال یک هزار و یکصد و شصت و چهار
 که افراد سپاه چون از پنجابی و تعب پچاصل آنهمه شبهای در آن

ستوه آمده بودند آن شب را نیز از قبیل شبهای گذشته انگاشته سر
بر بستر راحت آرام گرفتند

در آخرای همان شب لشکر فرانسه بختند در اردوی ناصر جنگ و بد آن
سرداران افغانه از توپخانه گذشته نزدیک در وقت بیدند

از سرداران دولتمخواه کسانی که پیش از آن بر ندر افغانه پی پرده

آن را معروض پیشگاه اقدس داشته بودند و بموقف قبول نرسیده بود

روی بنجاک نیماز نهاده همان مطلب را اعاده نمودند و همان پاسخ

باز شنیدند که پوفانی افغانه از جمله مستغاثات است آنرا هنگامی تقوی

میتوان کرد که طریق رعایت کامل نسبت با ایشان مرعی نشده باشد

یا آنکه در اکرام منزلت و اعزاز مرتبت ایشان که از دولت خود مایه

تهداوتی رفته باشد چون من هرگز چیزی که مانع بتک حرمت مشایخ

و وابستگی ایشان باشد نیندیشیده‌ام یقین است که ایشان نیز آنچه

مانند تنگ‌نجام استان ما تواند شد بزرگ پرامون ضمیر خویش را و نخواهند

و کجاست ایگونه بدنامی با را عنوان جراید افعال خود نخواهند ساخت

پس در آن گیر و دار بفرمود تا فیل سوارش را بجانب فیل

هست آنان افتان راندند

چون هیات‌شان پیکر نمودار شد (چنانکه رسم سلاطین و رؤسای

هندوستان است که از وزرا و امرای بزرگ هر کدام که بخصوه می‌آید از

دور بر کوع می‌رود و بنام (مجرى) چند بار دست خود را بهمان حالت

تا بجانب سر خود بالا و پایین می‌برد و آن پادشاه یا آن رئیس در مقام

آن حال دست راست بر بالای پیشانی خود می‌گذارد) پیش از آنکه متوجه

برای مجرى تعظیم کند ناصر جنگ دست بر بالای پیشانی خود نهاده

و از آنسو آداب مجری بعمل نیاید

ناصر جنگ بصورت اینکه چون هنوز سپیده بخوبی طالع نگشته شاید

نشسته باشد فریاد برآورد که اسی برادر معنی مهبت را بر صورت نام خود

بخشم کن تا دشمن کافر استیلا نیاید و بدنام و ذلیل قوم بیچاره نگرددیم

و در میان هجوم ساهی بر سر زانو بلند شده و مچها دست بر بالای

پیشانی مبارک گذاشت

درین نوبت مهبت خان با شخصی دیگر که در قفای او بر فیل نشسته بود

لنگه‌های خود را دید رفت متفقاً شلیک کردند و سینه بی‌کینه نواب

ناصر جنگ را آماج گلوله‌های تفنگ خود ساختند و فیل خود را تعجیل

تزو فیل نواب تاخت و سر سعادت افسرش را از تن جدا کرده بر

تیزه نمودند تا آخر روز که لشکریان آن سر را با تن ملحق و کالبد

اورا مرزا پوسته روانه او را بگنج آباد کردند و آنجا چهار نوبه پهلوی
 سرافه پیر بزرگوارش در چهار مرفه شام برهان الدین غریب قدس
 ستره افسر نیز بنحاک سپردند

اگرچه سرگذشت مظفر جنگ و وقایعی که پس از شهادت نواب مظفر
 رخ نمود خارج از مقصود ماست و شرح حال نواب شهید همین بود
 که بطریق ایجاز تحریر یافت گرچون در سوانحی که پس از او روی نمود
 رموز چندی مرکوزست که همه دلالت میکنند بر صفای باطن
 و کرامت نفس بر صلاح معاش و فلاح معاد و برترکین روح و تصفیه
 جسم شریف و عنصر لطیف آن نواب شهید لازم شمردم که از اتفاقات
 بعد شهادت او تا جائیکه براتب مذکوره تعلق دارد منضم گردانم
 چون ناصر جنگ بدرجه رفیع شهادت فایز گشت اذاعنه باحد

بودن برادران او که فرزندان رشید نواب مؤمنان آب و همه شایسته

شعرت و مستحق و بهیم بودند از متلفز جنگ فرمانهای حکومت پندین قلمت

بنام خود صادر گردانیده فرانسه را نیز نظر بگیرین و فزونی علم و فنون

و مثال شجاعت و جلالت بر پادشاهی ارضی ساختند و او را از

جلس نظر بر آوردند و خطبه و سکه بنام او کرده پادشاه و او را با طرب

و اکثاف و کن اعلام نمودند

متلفز جنگ پس از جلوس برار کینه ریاست بغزل و نسجه پندین

از اولیای دولت پرداخته با اتفاق افغانست برای دیدن کابین فرانسه

بجانب پهنچری نهضت فرمود و در آنجا چند روزی توانسته بوده و سپاه

فرانسه را همراه گرفته روی بحیدرآباد نهاد

چون از ارکات گذشت و باراضی افغان و اندر تقدیرات

اسباب اشتغال خون نافع ناصر جنگ را آماده ساخت

سروران افغانه که از شراب پیای گم کرده خرد و از نشانه

نایابی کیماره بچود شده بودند سیستی آغاز نهادند و ابواب مرسله

بافواب منظر جنگ باز نمودند

بهست خان افغان که گذشته نواب شهید بود بنواب منظر جنگ بهست

نوشت که آنچه از ناصر جنگ باور رسیده برادر دار تقسیم باید نمود

منظر جنگ بهادر که بشجاعت و تهور موصوف بود ازین

جسارت او پیاب و مستعد شد که در کیفر گستاخی او پای پیش نهد

پس در هفتم ریح الاول که دو ماه از شهادت ناصر جنگ

گذشته بود در مقام لکریه پی با اتفاق فرانسه باهست خان و سایر بزرگان

افغانه صغوفت کارزار پیاراست

از جانب لشکر افغانه تیری بر چشم مظفر جنگ خورد و آن ناکام در دم
کابل بهی ساخت

و از سپاه مظفر جنگ گلوله تفنگ میر محمد حسین خان دیوان حیدر آبا
بهانجامی همت خان را نشانه خود یافت که گلوله تفنگ همت خان دانه
پیش از آن مر نامر جنگ را هفت خود ساخت

هر دو سپاه بهم در آویختند و دو سه تن از بزرگان لشکر
مظفر جنگ گشته و زخمی و تمام سرکشان و سرداران افغانه به تیر و تیغ
اشقام خون نامق ناصر جنگ از پای درآمدند

آز روز که این واقعه رخ نمود فرصت نبود که نقش کشکان را
مدفون سازند فرمای آرزو که هژدهم ربیع الاول بود همه را در گودال
عمیقی ریخته بالای شان را سماک اندودند